

گرفتاري‌هاي گرايش‌هاي تحجر و جهل و تعصب و عقب‌ماندگي

گرفتاري‌هاي گرايش‌هاي تحجر و جهل و تعصب و عقب‌ماندگي

دکتر محمد علي آذر شب

استاد دانشگاه - ايران

بسم الله الرحمن الرحيم

با تشکر از "مجمع جهاني تقريبات مذاهب اسلامي" و دبیر کل محترم آن که امسال اين موضوع مهم را براي "کنفرانس بين المللي وحدت"، برگزیدند؛ ما پيش از هر زمان ديگر نیازمند مطالعه پژوهش در چالش‌هايي که ما را در بر گرفته و شمارشان نیز کم نیست و نیز به اندیشیدن در سطح جهان اسلام براي رويارويي با آنها هستیم؛ اين تنها راه براي رويارويي درست و حسابشده است؛ تنها راه براي تحقق وحدت امت اسلامي نیز هست زیرا وقتي اندیشه تا افق‌هاي چالش‌ها و رويارويي با آنها اعتلا مي‌يابد، از اختلاف‌هاي جزئي و خرد در مي‌گذرد و از چارچوب‌هاي خودخواهانه و فردي بيرون مي‌شود و هر رويارويي بزرگي را خرد مي‌بيند.

از جمله محورهای آن که پیشگامان عقب‌ماندگی در جهان اسلام روی آن کار می‌کنند، گسترش فرهنگ تجر و عقب‌ماندگی فکری و تعصب و تعمیق مردم است؛ تعبیر پیشگامان عقب‌ماندگی را از آنرو بکار گرفتم که همچنانکه در میان مسلمانان پیشگامان پیشرفت و ترقی وجود دارد، در میان ما، پیشگامان عقب‌ماندگی هم یافت می‌شوند که می‌کوشند به هر راهی، حالت عقب‌ماندگی در امت را تثبیت نمایند. در این مقاله به همین محور یعنی گسترش فرهنگ تجر و عقب‌ماندگی، خواهم پرداخت:

پارادوکس ثابت و متحول

این پارادوکس نه جدید است و نه زائیده مدرنیسم اخیر است و در تاریخ اسلام گاه به صورت مبارزه میان اشاعرة و معتزلة و گاهی نیز میان فقها و عرفای متصوف یا به اصطلاح اصحاب شریعت و اصحاب طریقت و گاهی دیگر میان اصولی‌ها و اخباری‌ها، مطرح شده بود و امروزه در گستره فقه، میان تجددگرایان در اجتهاد و کسانی که به آنان شبه مقلدان می‌گویند و نیز میان نصوصی‌ها و اصحاب مکتب تحول در اجتهاد با رعایت عنصر زمان و مکان و در خارج از این گستره در میان اصالت‌گرایان و مدرنیست‌ها و نیز میان طرفداران قرائت‌های مختلف از متون دینی و پیروان قرایت واحد، مطرح است؛ به نظر من، علت وجودی چنین پارادوکسی عدم توجه به هدف بزرگی است که اسلام برای زندگی انسان مسلمان و جامعه مسلمان یعنی: "جانشینی خدا" در نظر گرفته است.

در "جانشینی خدا"، حرکت مستمر و پیگیری در راستای تحقق خواست خدا برای انسان در این جهان، نهفته است. تمامی آنچه در چارچوب تمدن اسلامی تحقق پیدا کرده نیز به همین پتانسیل موجود در مفهوم "جانشینی خدا بر روی زمین" و همه نمودهای منفی که در طول تاریخ تا به امروز شاهد آنیم، به نبود یا کم‌رنگی این مفهوم باز می‌گردد.

"جان نشیني خدا" متضمن همه عناصر فرهنگ پویایي است که به تکامل تمدني می انجامد. بدین ترتیب شامل:

1- عزت تي است که هر پیشرفت و تکاملي باید از آن برخوردار باشد؛ انسان مسلمان این عزت را به عنوان کسی که جان نشین خدا بر روی زمین است و به عنوان موجودي نزدیک به آفریدگار آسمانها و زمین و در حقیقت نزدیکتر به رگ گردن به این آفریدگار و در پیوند و ارتباط دائمي با او از راه نمازها و ذکرها و حتی کارهاي دنیوي خود- در صورتي که خالصاً براي رضاي خدای انجام گیرد- احساس می کند و عنصر محرک سترگ و بسیار نیرومندی در راستاي پیشرفت و خلاقیت اوست.

این حقیقت را فلاسفه قدیم نیز همچون "افلاطون" درک کرده بودند؛ او در کتاب خود "جمهوري" یادآور می شود که موجود انسانی متشکل از سه جزء است: جزئی راغب، جزئی عاقل و جزئی که آنرا "تیموس" جستجوی دنبال به را انسان که است زندگی روح یعنی سوم جزء این نامد؛ می زندگی روح یا (thymos) عزت ذاتي یا عزت ملایي یا چیزها و اصولي که با عزت خود آنها را نیرو می بخشد، می کشاند. "هگل" این "تیموس" را محرک تمامی روند تاریخ بشمار می آورد. ([1])

اگر در معانی که برای این "تیموس" یا روح زندگی یاد شده دقت کنیم، خواهیم دید همان "عزت" است. تاریخ اسلام نیز سرشار از تصویرهایی بیانگر توجه افراد و گروههای مسلمان به عزت و کرامت ذاتي خویش و عزت مسلمانان و کرامت مقدسات مورد باور آنهاست و همین عزت است که آنانرا بر آن داشته تا در برابر هر تجاوزي، برخیزند و تا پای جان به دفاع از آن پردازند؛ در عرصه های دانش نیز چنین است آنها کوشیدند در تمامی علوم، برتری خود را اثبات کنند و در علوم و خدمات و فرهنگ و نیروهاي مادي و معنوي خود بهترین امتي باشند که برای مردم، ظاهر شده است.

2- ایده‌آلهای بزرگ. "جان‌نشینی خدا" در برابر انسان مفهوم خشنودی خدای متعال را مدّ نظر قرار می‌دهد و گرایش و میل انسان مسلمان و جامعه مسلمان به این وجود را همچون ایده‌آل بزرگی در زندگی خود در نظر می‌گیرد. این ایده‌آل، او را از باقی ماندن در درون چارچوب تنگ خویش، رهایی می‌بخشد.

بزرگترین مانع در برابر روند حرکت متمدن بشری، تبدیل شدن انسان و امیال فردی او به ایده‌آل است؛ در این صورت انسان در همین چارچوب تنگ فردی باقی می‌ماند و به روزمرگی خود می‌پردازد و در چنین صورتی، حرکت او هر چند مستمر و پیگیر هم باشد، حرکتی در جا و بدون پیشرفت در راه تکامل انسانی می‌گردد.

همة جوامعی که گامهایی در عرصه تمدن بشری برداشته و مراحل را در آن پیموده‌اند، رو به ایده‌آلی خارج از محدوده خویش داشته‌اند، ممکن است این ایده‌آل، محدود بوده باشد در این صورت و با پایان رسیدن نیروی محرکه آن، حرکت متوقف می‌گردد ولی حرکت به سوی ایده‌آل مطلق که خداوند متعال است، هرگز متوقف نمی‌شود مگر آنکه خود فرد یا جماعت و بنا به دلایل تاریخی، اجتماعی یا روانی، از حرکت باز ماند یا رو به سوی ایده‌آلهای سراب‌گون دیگری گذارده که بر سر راهش جلوه‌گر شده و او چون تشنگان ایده‌آلهای مطلق، به همان سراب بسنده کند: « وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّحَّاءَ عِنْدَهُ » (سورة النور- 39) (و کردارهای کافران چون سرابی است در بیابانی خشک که تشنه، آن را آب می‌پندارد تا چون بدان رسد، آن را چیزی نیابد و (کافر) خداوند را نزد آن (کارهای خویش) فرا می‌یابد...). ([2])

3- آشنایی و شناسایی. آیه‌ای که از آشنایی مجموعه‌های بشری با یکدیگر سخن می‌گوید، دلالت‌های بزرگی دارد: « يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ »

شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاتُكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (سوره الحجرات- 13) (اي مردم! ما شما را از مردی و زنی آفریدیم و شما را گروهها و قبيلهها کردیم تا یکدیگر را بازشناسید؛ بیگمان گرامیترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شماست...)

خطاب آیه به همه مردم نشان از آن دارد که ویژه گروه دینی یا قومی معینی نیست. آفرینش انسان از مرد و زن برای بازشناسی نیز دلالت بر عدم برتری یک جنس بر جنس دیگر دارد و ضروری است که میان این دو جنس، آشنایی و بازشناسی به معنایی که خواهیم گفت، وجود داشته باشد؛ یعنی آشنایی میان دو آفریده‌ای که در بسیاری مسایل با هم متفاوتند ولی این تفاوت و اختلاف در صورتی که میان آنها آشنایی وجود داشته باشد، به کمال می‌انجامد.

اینکه بشریت را به صورت گروهها و قبيلهها قرار داده نیز اشاره به تعدد نژادهای بشری و اختلاف میان آنها به علت محیط زیست، جامعه، تاریخ، عادات و سنتها و سلیقههاست ولی این اختلاف نیز در صورتی که آشنایی و بازشناسی وجود داشته باشد، به کمال می‌انجامد.

آنگاه از علل این تنوع یاد می‌شود... (تا یکدیگر را بازشناسید)؛ آشنایی یافتن نه آنست که نام ترا بدانم و تو هم نام مرا بدانی، آشنایی در اینجا، مبادله معرفتی میان بشر است این مبادله معرفتی منجر به خلاقیت و رشد و حرکتی رو به کمال می‌گردد. و پس از آن (گرامیترین مردم نزد خداوند، پرهیزگارترین شماست.)

پرهیزگاری- انچنانکه "مرحوم شیخ محمود شلتوت" آنرا معرفی می‌کند، متناسب با برداشت تمدنی از این آیه است: او می‌گوید:

«تقوای الهی و پرهیزگاری در برابر پروردگار، معنای عام پرهیز انسان از هر آنچه به وی و نوع وی زیان می‌رساند و آنچه که میان او و اهداف و مقاصد شریعت و کمال ممکن در دنیا و آخرت فاصله می‌اندازد، است؛ تقوا، ویژه یک نوع طاعت یا نوعی از پدیده‌ها نیست بلکه همچنانکه گفتیم پرهیز انسان از هر آنچه زیان‌بخش به او و به نوع او و هر آنچه‌ای است که میان او و کمال ممکن، فاصله می‌اندازد؛ از ثمرات تقوا نیز دستیابی به "فرقان" یعنی تشخیص خیر و شر، و فرق گذاشتن میان سود و زیان در این زندگی است. بنابراین، علم صحیح، قدرت، کار سودمند، و اخلاق والا و از این قبیل، همگی از پیامدهای تقواست. تقوا درختی است که "فرقان" میوه آنست» (شلتوت- تفسیر القرآن الکریم- صفحه 571).

به نقش "تعارف" و آشنایی و خلاقیت باز می‌گردم و می‌گویم: ما در تاریخ نمونه‌هایی از آشنایی و بازشناسی داریم که به خلاقیت و شکوفایی انجامیده است. این روند از هنگام تشرّف ایران به اسلام، اتفاق افتاد؛ در نخستین سالهای پس از فتح ایران از سوی مسلمانان، آشنایی ایرانیان و اعراب صورت گرفت و حاصل آن خلاقیت و ابداع‌های علمی سترگی در "بصره" و "کوفه" و سپس شکوفایی در "بغداد" بود که بعدها این شکوفایی در سرتاسر جهان اسلام از "اندلس" گرفته در غرب تا سرزمین "ماوراء النهر" در شرق، گسترش یافت.

در اینجا اشاره‌ای به مسایلی در ارتباط با فرهنگ آشنایی و "تعارف" می‌کنم از جمله ضرورت آموزش "شنیدن" به فرزندان این امت؛ شنیدن، شالوده مهم آشنایی است که تا حد فراوانی در جهان اسلام اثری از آن نیست.

اگر نگاهی به گفتگوهای که در تلویزیونهای ماهواره‌ای می‌شود، بیندازیم در این گفتگوها، غالباً "شنیدن" وجود ندارد، طرفین صحبت می‌کنند!! اولی با زبان خود سخن می‌گوید و دومی با خود تا به وی پاسخ گوید! هر دو حرف می‌زنند، کسی شنونده نیست. این حالت در سطح گسترده‌ای در برخوردهای ما حاکم

است. تمایل ما به پاسخ و لجام زدن و بستن دهان و ساکت کردن دیگران خیلی بیشتر از رغبت ما به "شنیدن" است.

علت آن نیز وجود طاعت خودپرستی در درون ماست. ما نه به خدا که به طاعت خودپرستانه خویش روی می‌آوردیم و این طاعت ما را از "شنیدن" باز می‌دارد و مانع از انتخاب راه درست می‌شود. در این آیه دقت کنید: « وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنذَرُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمْ أَجْرٌ سُورَى فَيَشْكُرُوا عِبَادَ اللَّهِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ » (سورة الزمر- 17 و 18) (و آنان که از پرستیدن بت دوری گزیده‌اند و به درگاه خداوند بازگشته‌اند، آنان را مژده باد، پس به بندگان من مژده بده * کسانی که گفتار را می‌شنوند، آنگاه از بهترین آن پیروی می‌کنند، آنانند که خداوند راهنمایی‌شان کرده است و آنانند که خردمندند.) این آیه چنان روشن است که نیاز به هیچ توضیح و تفسیری در دلالت بر اهمیت "شنیدن" ندارد. "شنیدن" شرط لازم آشنایی است.

در این زمینه اشاره‌ای به موانع و سدهایی که امروزه در برابر امت اسلامی برای تحقق این آشنایی وجود دارد، می‌کنم.

جهان اسلام ما پیش از دوازده قرن پیش، همچون دهکده کوچکی بود که به رغم ابتدایی بودن راههای ارتباطی و مواصلاتی، مبادله معرفتی میان همه بخش‌های آن صورت می‌گرفت ولی امروزه که به دوره اصطلاح انقلاب سرعت و ارتباطات موسوم است، ما همدیگر را نمی‌شناسیم و حتی اطلاعاتی که برخی از ما، از همدیگر داریم، مستند به تزریق‌های اطلاعاتی دشمنان امت است. علت تثبیت جدایی مذاهب و ملل و خلق‌ها و قبایل در جهان اسلامی ما نیز همین است. ناتوانی ما در برقراری ارتباط به علت نبود فرهنگ "شنیدن" و وجود موانع و سدهایی است که مانع از تحقق "تعارف" و از آنجا مانع از ابداع و خلاقیت می‌گردد.

لذاست که دست‌اندرکاران به فعل درآوردن نیروهای خلاق امت، باید به امر "تعارف" میان ملل اسلامی در سطح خلق‌ها و علما و روشنفکران و هنرمندان و دانش‌گاہیان و اصحاب رسانه پردازند تا بتوان با چالش بی‌رمقی روح خلاقیت در امت، رویارویی کرد.

این بخش را با نقل فراز پایانی "طرح راهبرد فرهنگی جهان اسلام" - که از سوی "ایسکو" تدوین شده است - به پایان می‌بریم:

«واقعیت آنست که همه این چالش‌های داخلی و خارجی و پیامدهای آنها، نوعی تجدید نظر در کل اوضاع فرهنگی اسلامی و اعطای پویایی و حرکت لازم به آن و قرار دادنش به جهان پیشرفته را ایجاب می‌کند. چنانچه همه این موارد را در نظر گیریم، به این نتیجه خواهیم رسید که ما از این بحران (یعنی بحران فرهنگ در جهان اسلام) جز با برنامه خیزشی و همه جانبه اسلامی با ابعاد اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و آموزشی و فرهنگی که اختلاف فرهنگی با دیگران را نه تنها نادیده نمی‌گیرد بلکه آنرا انگیزه و سببی برای خلاقیت و نوگرایی تلقی می‌کند و می‌کوشد تا گزینه شورا و دموکراسی را رسوخ و شأن انسان و کرامت او را اعتلا بخشد و حقوق وی را پاس دارد و با روی گشاده با جریانهای تمدن جهانی بر اساس پایان بخشیدن به انزوا و با استناد به توان انتقاد از خویش و باز تولید معرفتی برخاسته از تعامل با حقایق زمانه و پایان بخشیدن به پیامدهای منفی جهانی شدن و بهره‌گیری بهینه از فناوری‌های نوین اطلاعاتی و استفاده از خدمت اینترنت و حمایت از گفتگو و احترام به تنوع فرهنگی برخوردار کند، نمی‌توانیم به سلامت بگذریم.»

نمودهای رکود تمدنی

1- حفظ وضع موجود. یعنی حالتی روانی که همه جوامع ساکن و راکد گرفتار آن می‌شوند زیرا آینده‌نگری خود را از دست می‌دهند لذا می‌کوشند به وضع موجود چنگ زنند زیرا گمان می‌کنند که تجلی بخش عزت و کرامت آنهاست: «... إِنَّنَا وَجَدْنَاهُمْ آيَاتِنَا آيَاتِنَا عَلَيَّ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ» (سوره الزخرف- 23) (... ما پدران خویش را بر آیینی یافته‌ایم و آثار آنان را پی می‌گیریم.) اندیشه دینی که گرفتار چنین موضع تمدنی است، اوضاع موجود را توجیه می‌کند و آنرا تبدیل به دین می‌کند و از آنها خطوط قرمز غیر قابل عبور و مقدساتی می‌سازد که هرگز نباید متعرض آنها شد و به مناقشه در آنها پرداخت. ([3])

2- گاه در این فضای عقب‌مانده و ایستا، جنبشی به حرکت در می‌آید که در پی اصلاح وضع موجود است ولی شمار اندکی از این جنبش‌ها می‌توانند نگاه به آینده داشته باشند؛ پیامدهای این وضع عقب‌مانده، بر بسیاری از اصلاح‌گرایان نیز تأثیر منفی بجای می‌گذارد، آنها به تعبیر "مالک بن نبی" وقتی از خواب برمی‌خیزند، چشمانشان سنگین خواب عمیقی است و بدون اندیشیدن به حال و آینده، بدنبال آیین اصلاحی گذشتگان می‌گردند و به نام اصلاح و سلف‌گرایی و بازگشت به پاکی و صفای عصر نخستین اسلام، این و آن را تکفیر می‌کنند و نسخه‌هایی برای درمان می‌پیچند که کار را بدتر می‌کند و پدیده عقب‌ماندگی را پیچیده‌تر می‌سازد و فرصت را به روی اصلاح‌طلبان حقیقی می‌بندند.

3- در شرایط عقب‌ماندگی تمدنی، روح زندگی در جامعه به افول می‌گراید و اعضای آن ارتباط ارگانیک خود را از دست می‌دهند زیرا هم‌پیوندی ارگانیک، در بدن زنده‌ای است که در آن؛ چو عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار.

از اینرو در جوامع ساکن و راکد، حالت تشتت و پراکندگی حاکم می‌شود و درگیری‌های عشایری چیره می‌گردد؛ این درگیری‌ها گاه جنبه فرقه‌ای و گاهی نیز جنبه اقلیمی یا قومی یا هر نام دیگری بخود می‌گیرد و بهر حال این تشتت و تفرقه و درگیری تحت هر نامی که صورت گیرد، به حالت درگیری قهرآمیز و گسست و ناسزاگویی و... منجر می‌گردد. ([4])

4-ای بسا مهمترین وجه تمایز جوامع راکد- در پیوند با موضوع مورد بحث ما- برخورد آنها با جریانهای میهمان [از خارج] است که حالت افراط یا تفریط دارند یعنی یا همه این جریانها را به اعتبار اینکه با شالوده‌های موجود در جامعه منافات دارند کاملاً نفی و بطور همه جانبه رد می‌کنند یا نسبت به آنها شیفتگی نشان می‌دهند و در برابر آنها احساس شکست و زبونی می‌کنند و به پذیرش آنها به عنوان تنها وسیله همراهی با کاروان تمدن فرا می‌خوانند. ([5])

نمودهای جوامع پویا

در برابر نمودهایی که برای جوامع راکد و ساکن یاد کردیم، در جوامع متمدن و پویا وضع شکل‌متفاوتی می‌یابد:

1- جوامع زنده همواره به حال و آینده خود می‌اندیشند و نگاهشان به مسایل آنگونه نیست که امکان بهتر از آن وجود نداشته باشد. آنها حرکت تکاملی به سوی "ا" را بی‌نهایت می‌بینند؛ این حرکت جغرافیایی- مکانی نیست و حرکتی در وجود انسان به سوی همه صفات الهی از جمله عزت و کرامت و قدرت و زیبایی و رحمت و بخشندگی است. این جوامع، سکون و ایستایی را رد می‌کنند و همواره در حرکت افقی برای کشف مجهولات زمین و در حرکت عمودی برای تعمیق در آنسوی پدیده‌های طبیعی و فکری، هستند.

2- اصلاحات در چنین جوامعی، سمت و سوی از میان برداشتن موانع از سر راه حرکت جامعه- اعم از اینکه به صورت سلطه سیاسی یا سلطه دینی باشد- بخود می‌گیرد. و بدین ترتیب راه در برابر تداوم حرکت بشریت به سوی تحقق اهداف مورد نظر، هموار می‌گردد. مهمترین جنبه مشترک میان اصلاح‌طلبان حقیقی، بازگرداندن روح "عزت" و کرامت به جامعه در میان افرادی است که در شرایط معیشتی آنرا از دست داده‌اند و بدین ترتیب راه تداوم روند تمدنی، هموار می‌گردد. ([6])

3- در جوامع زنده و پویا، هم‌پیوستگی اندام‌ها، همه جا حکمفرماست، این پدیده در دوران شکوفایی تمدن اسلامی، در اوج خود قرار داشت. خراسانی‌ها بهنگام خطر، به یاری حلبی‌ها و مغربی‌ها، به یاری اندلسی‌ها می‌شناختند و علمای خراسانی در تخصص‌های مختلف در ارتباط با علمای "بغداد" و "شام" و "مغرب" و "اندلس" قرار داشتند؛ شاعر قصاید خود را در قاهره می‌سرود و این قصاید همان روزها به سرزمین فارس می‌رسید و زیبا نزد می‌شد و شرح و نقدها بر آن نوشته می‌شد. در آنروز به رغم نبود حداقل رسانه‌های ارتباط کنونی، مجموعه تمدنی جهان اسلام از این سو تا آنسوی آن، دهکده جهانی با هم‌پیوندی فکری و علمی و عاطفی و انسانی را تشکیل می‌داد. ([7]) و این البته به معنای نبود پلورالیسم مذهبی و فکری و علمی نبود بلکه تعددها و چندگانگی‌ها در آنزمان هم یار و یاور یکدیگر و پذیرای همدیگر بودند و هر کدام شاگردی دیگری را می‌کردند و جملگی در نشست‌های گفتگویی و مناظره آرام علمی و سازنده- و به رغم اختلافی که میان آنها وجود داشت- حضور می‌یافتند. ([8])

4- برخورد با دیگران نیز براساس قاعده: (الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه) صورت می‌گرفت. در اینجا موضع، نه منفعل که فعال است؛ از اندیشه‌های میهمان [از بیرون آمده]، آنچه را درست می‌داند می‌گیرد و در وجود خود هضم می‌کند و آنرا به منظومه خویش می‌افزاید تا بی‌آنکه بر هویت و شخصیت مستقل وی اثر گذارد، بر توان و قدرتش بیفزاید؛ جهان اسلام در نهضت خویش آغوش خود را بر تمدن یونان و ایران و هند گشود و از دانسته‌های ایشان گرفت و بر قدرت و توان خود افزود. اروپایی‌ها نیز در رنسانس خویش از دانسته‌های مسلمانان گرفتند و همه پژوهشگران بدین امر معترفند.

* * *

پس از اشاره به اینکه مفهوم "جان‌نشینی خدا"، حرکت تمدنی را در خود نهفته دارد و این حرکت تمدنی، همه پارادوکس‌های موجود در جوامع راکد و ساکن- از جمله پارادوکس مربوط به پاسداری از اصول ثابت و پذیرش دیگران- را حل می‌کند، خاطر نشان می‌سازم کاملاً روشن است که ما اینک دستخوش رکود تمدنی هستیم و این رکود اساس و شالوده این مواضع گوناگون در جهان اسلام نسبت به دیدگاه‌های دیگر است.

در اینجا به سه موضع در این عرصه اشاره می‌کنم: یکی موضع در برابر بااصطلاح اصول‌گرایان و دیگری

موضع نسبت به مدرنیست‌ها و سومی موضع در برابر تجدیدگرایان.

اصول گرایان

مفهوم اصول‌گرایی (بنیادگرایی) را - اگر آنرا به معنای بازگشت به اصول مورد استناد مسلمانان در عصر اولیه اسلام در زندگی فردی و اجتماعی خود بگیریم- هیچ مسلمانی که به کتاب خدا و سنت رسول خدا باور داشته باشد، نمی‌تواند و جایز نیست رد کند. همین اصول بود که آنرا در همه عرصه‌های ویرانی و سازندگی به حرکت درآورد و از ایشان، پیشگامان علم و معرفت و رهایی و عزت و کرامت انسان ساخت.

ولی اصول‌گرایی در جهان اسلامی معاصر ما، بگونه‌ای است که برخی طیف‌های آن، صورت‌های تعصب‌آمیز و غلطی از اسلام ارایه داده‌اند که من به نقل از یکی از پر آوازه‌ترین منادیان اسلام معاصر یعنی "شیخ محمد الغزالی" آنرا خلاصه می‌کنم:

1- نگاه تقدیس‌آمیز به نظام خلافت- حتی اگر منجر به تأیید استبداد سیاسی در تاریخ اسلام گردد؛ چیزی که "شیخ الغزالی" آنرا رد می‌کند، او می‌گوید:

«به دوستی که از تاریخ اسلام برایم می‌گفت، گفتم: گوش کن برادر! امویان و عباسیان و عثمانی‌ها، تصویر صادقانه‌ای از خلافت اسلامی به ما ارایه نداده‌اند، نسبت خون‌آشامی و خونریزی در تصویر ارایه شده از سوی آنها، تنها اندکی با همدیگر متفاوت است!...». ([9])

2- بزرگنمایی اختلاف‌های مذهبی و بفراموشی سپردن گستره‌های مشترک که منجر به پیدایش انحراف‌هایی در

رفتار برخی گروهها و افراد تا حدّ از یاد بردن هدفی که اسلام بخاطر آن آمده شده است؛ "شیخ الغزالی" در این مورد می‌گوید: «آنچه بر آن اتفاق نظر است، بسیار فراوان است و چسبیدن به آن برای نجات کافی است ولی متأسفانه توده‌های مردم، درگیر اختلاف‌های بروز یافته شده و از آنچه بر آنها اجماع است، به درستی بهره‌گیری نمی‌کنند و بدین ترتیب، با این کژاندیشی و انحراف، اسلام را در معرض خطر قرار می‌دهند.» ([10])

3- چسبیدن به متون برای اثبات عقیده. این مسئله چه بدبختی‌ها که بر سر مسلمانان نیاورده و همچنان نقش ویرانگر خود را ایفا می‌کند. هنگامی که موج اعتزال عقلی از جهان اسلام رخت بست، نظریه‌پردازان اقدام به ارایه عقاید اسلامی به مسلمانان از راه اخبار و احادیث ظنی و از جمله اخبار واحد نمودند «که خود تأثیر بسیار بدی بر رفتار افراد و گروهها و بویژه عوام‌الناس و امثالهم، بجای می‌گذارد.» ([11])

"شیخ الغزالی" بر آنست که: «این روایات (در عرصه عقیده) از نظر مردان اسلام و با ورود به کتب سنن جوهری بر کاغذ بیش نیست.» ([12])

4- عدم پذیرش دیگران، که خود ناشی از تعصبی است که طرف تنها خود را حقّ و دیگران را باطل می‌داند؛ "شیخ الغزالی" معتقد است که این حالت طی دوره‌های مختلف، میان فقهای مجتهد وجود نداشت؛ آنها حتی اگر اختلاف نظر هم داشتند، به یکدیگر احترام می‌گذارند و آزادی هر کدام در مخالفت را نیز محترم می‌شمردند. و دیدیم که "مالک بن انس" در کتاب "الموطأ" زیر بار تحمیل نظر خود بر مردم نرفت [و پیشنهاد خلیفه را برای اینکار نپذیرفت] و گفت: «یاران رسول خدا(ص) در جاهای مختلف، پراکنده شده‌اند و ممکن است چیزهایی داشته باشند [و به سخنانی از آنحضرت(ص) رسیده باشند] که بر من پوشیده مانده باشد...» ([13])

5- دور ماندن از مسایل بزرگ؛ این حالت در میان متعصبان، کاملاً روشن است. "الغزالي" در این باره می‌گوید: «کسانی چون قربانیان تعصب‌های مذهبی در میان ما ندیده‌ام که گرفتار جزییات شده و این جزییات، چشم‌آنانرا بسته باشد...» آنگاه "شیخ الغزالي" مثالهایی از کسانی می‌آورد که مسؤولیت‌های خویش را در زندگی بفراموشی سپرده و مشغول موارد خرد و جزیی شده‌اند و می‌گوید: «يك بار داروسازی از من در مورد حکم کسی که به امام جماعتی در حالت رکوع رسیده و سورة فاتحه را نخوانده است، پرسید که آیا رکعت وی قبول است یا باید آنرا تکرار کند؟

گفتم: نظر جمهور علما، سقوط رکعت از دوش اوست، برخی نیز حکم به قضای آن رکعت داده‌اند، تو خود هر کدام را می‌پسندی، برگزین.

گفت: اینرا می‌دانم ولی می‌خواهم با کسی که معتقد به عدم قضای این رکعت است، مناقشه کنم! به او گفتم: چه سودی برایت دارد؟ و چرا به آنچه کار تو نیست می‌پردازی و کار خود را رها می‌کنی؟ گفت: منظور چیست؟

گفتم: تو داروسازی و همه داروهای که در داروخانه‌ات داری، ساخت صهیونیست‌ها یا صلیبی‌ها یا کمونیست‌هاست. حال اگر تو و همکارانت این عرصه یعنی عرصه داروسازی را رها کنید و به کارهای بیهوده پردازی، فکر می‌کنید اینکار شما را نزد خدا و مردم، بالا می‌برد؟ تو متأسفانه در سقوط امت و ناشایستگی‌های آن در زندگی، سهم هستی.

گفت: من دنبال حکم شرعی هستم و کار بیهوده‌ای انجام نمی‌دهم.

گفتم: حکم شرعی آنچنانکه "اهل الذکر" مقرر دانسته‌اند، همان دو شق را دارد، هر کدام را می‌خواهی

برگزین، دیگر جایز نیست که مسئله را تبدیل به آدامسی کنی که بیکاران آنرا بچوند. هر آنچه که ترا از عرصه دارو و داروسازی دور سازد، در حقیقت کار بیهوده، عیب یا گناهی است که خود مسؤول آنی. ولی اینکه انجمنی با عنوان: "قایلان به قضای رکعت در صورت عدم قرائت فاتحه" درست کنی، این کار مسخره‌ای است، ارزش این یا آن نظر چیست که مغز مردم را بدان پر کنی؟». ([14])

مدرنیست‌ها

مدرنیسم نیز اگر به آن معنایی که "کانت" در کتاب خود "مالانوار" آنرا رهایی عقل از قیومیت تاریخی تحمیلی از خارج دانسته و شرط آن آزادی و مهمترین این آزادی آزادی خرد و آزادی اندیشه است تا انسان بتواند نهضت خود را سوی تمدن و آزادی و مدنیّت و مدرنیسم پی‌ریزی کند، در اینصورت، عمیقاً مورد پذیرش و ادعای اسلام است زیرا جوهر فراخوان اسلام مبتنی بر نظر جانشینی خدایی است که همچنانکه گفتیم عزت و کرامت انسان را در خود نهفته دارد؛ بدون آزادی عقل و آزادی اندیشه، عزت و کرامتی مطرح نیست؛ این پدیده در دوران شکوفایی تمدن اسلامی، کاملاً مشهود بود. ([15]) ولی مدرنیست‌ها در جهان اسلام، امروزه نمودهای متعددی بخود می‌گیرند که وجه مشترک آنها گسست از دین است زیرا غرب، تنها با همین گسست بود که وارد دوران روشنگری گردید.

یکی از ایشان می‌گوید: «پس از آنکه فرد مسیحی پای‌بند اطاعت خدا و کتاب خدا بود، تبدیل به آدمی شد که جز به عقل خود تکیه نمی‌کند. بدین ترتیب، ایدئولوژی روشنگری، گسست معرفت شناختی بزرگی را که دو دوره از روح بشریت یعنی دوران "فشرده لاهوتیسم" قدیس "توما الاکوینی" (1225-1274م) و دوران دائرة المعارف نویسان و فیلسوفان روشنگری را جدا می‌سازد، برقرار کرد. از این پس امید به پادشاهی خدا جای خود را به پیشرفت دوره عقل و سلطه آن می‌دهد.»

و براساس همین گسست، همه مقدسات دینی از نظر مدرنیست‌ها، در معرض شك و تردید قرار گرفت. ([16])

1- ذات الهي از نظر ايشان همان زمين و نان و آزادي و عدالت و توشه و عدد و شيونهاي درد و فريادهاي شادي گرديد و "توحيد" نيز نه آن توحيد ذات الهي- آنچنانکه در علم کلام کلاسيک مطرح است- بلکه وحدت بشريت، وحدت تاريخ، وحدت حقيقت و وحدت انسان و وحدت جماعت و وحدت خانواده، گرديد...»

2- پيامبران نيز پديده‌هاي بشري و ثمره قدرت تخيل انساني هستند؛ هيچ اعجاز و هيچ نقص واقعيت و قوانين آن نيز مطرح نيست؛ پيامبران نيز همچون شعرا و متصوفه، منتها با تفاوت در ميزان تخيل، هستند.

3- قرآن، گفتماني تاريخي است که متضمن هيچ معنای متناقض با امر جوهری ثابتی نيست و هيچ عناصر جوهر ثابتی نيز در نصوص وجود ندارد. قرآن از لحظه نزول، از "نص الهي" تبديل به برداشتي انساني و نصي انساني گرديد زيرا از "تنزيل" به "تأويل" تبديل شد.

4- و زبان عربي نيز از نظر مدرنيست‌هاي عرب و غير عرب، زباني مرده و بيگانه است.

5- و تاريخ نيز بايد به محوريت و هرموني تاريخ اروپا و قهرمانان اروپا باشد و ميدانهاي شهرهاي عربي را نيز بايد به تندیس "اسکندر بزرگ" (324-356 پيش از ميلاد) آراسته کنيم. و از اين شمار نظرياتي که عنوان همه آنها "شکست رواني در برابر غرب مسلط" است.

درنگي با متعصبان و مدرنيست‌ها

گفتيم که مشکل اساسي در جهان اسلامي ما، نبود مفهوم "جانشيني خدا" يعني نبود مفهوم عزت و ايده‌آلهاي بزرگ و نيز رشد فزاينده خودپرستي‌ها و خودخواهي‌هاست.

این خودپرستی‌ها، نمودهای متعددی بخود می‌گیرد. در عرصه سیاسی، به شکل دستیابی به مناصب و پست‌ها به هر قیمتی است؛ در عرصه فکری، چسبیدن به اندیشه برخوردی و متعارض با سنت‌های زندگی و فطرت به صورت اندیشه تعصب‌آمیز و منکر سنت‌های تحوّل و تکامل یا اندیشه مدرنی که اصول ثابت جهان هستی و انسان را نفی می‌کند.

"شیخ الغزالی" در سخن از متعصبان، به حالت بیمارگون و روانی این تعصب نیز که ناشی از خودخواهی و خودپرستی است، اشاره می‌کند و می‌گوید:

«غرور و تکبر یا خودخواهی، تنها به صورت ریاست طلبی به شیوه‌های پست بروز نمی‌کند، به صورت نکوهش آدمی مشهور یا پذیرش دیدگاهی نا متعارف یا لجبازر و سرکشی در گفتگوها و از این قبیل مواضع کسانی که در گستره‌های دینی یا مدنی فعالیت می‌کنند نیز بروز می‌یابد...» ([17])

اینها نکات مهمی از نقش خودپرستی و خودخواهی در مواضع افراطی-چه به صورت نفی واقعیت و آینده به نام "اصول‌گرایی" یا نفی گذشته به عنوان "مدرنیسم"- بود که یاد کردیم.

تجددگرایان:

تجدد همواره در طول تاریخ اسلام و بویژه در دوران حرکت تمدنی آن، وجود داشته است، این تجدّد و تجدید را در فقه و اصول و تفسیر و زندگی ادبی و سیاسی و اجتماعی، شاهد بوده‌ایم. اجتهاد و شیوع حدیث مربوط به ظهور تجددگرایان در هر يك صد سال، [که از قول پیامبر اکرم(ص) نقل شده است]، از جمله نمودهای این تجدّد مستمر و همیشگی است.

قرار بر این بود که در دوران رکود و سکون تمدنی، در جهان اسلام برنامه‌های تجددگرایانه‌ای مطرح نباشد ولی از آنجا که اسلام پتانسیل نهفته‌ای در خود دارد، تن به آن نمی‌دهد که پیروانش، وضع موجود را پذیرا گردند؛ اسلام همت و عزم اصلاح و تجدید را در پیروانش بر می‌انگیزد از همین روست که می‌بینیم در عصر ما لیست تجددگرایان سرشار از نام‌ها و برنامه‌های نظری و علمی است.

در رأس این تجددخواهان در دوران ما، "سید جمال‌الدین اسد آبادی" معروف به لفقانی بود که خود و شاگردانش "محمد عبده" برنامه‌ای برای تجدید و تجدید و نوآوری، ارائه دادند که "استاد محمد عمارة" بهترین کسی است که آنرا مورد بررسی و مطالعه قرار داد و اینگونه خلاصه‌اش کرد: ([18])

1- نقد و نفی تجرّ و تقلید اعم از آنکه این تقلید از "سلف" و جمود بر میراث ایشان یا تقلید از غرب و جمود نسبت به فرهنگ مدرنیستی غرب زده باشد.

2- تجدیدی که منجر به رهایی اندیشه از قید و بندها و فهم دین به شیوة پیشینیان امت پیش از ظهور اختلاف‌ها و نیز رجوع به سرچشمه‌ها را ناب اولیه برای کسب معارف دین و برشمردن دین در چارچوب موازین عقل بشری و اصلاح شیوه‌های زبان عربی و تمییز حق طاعت حکومت‌ها بر مردم و حق عدالت مردم بر حکومت‌ها، گردد.

3- اصلاح بوسیلة اسلام و نه با بهره‌گیری از برنامه‌هایی بیگانه با محیط اسلامی.

4- میانه‌گرایی اسلامی، برکنار از غلو و اغراق در "ماتریالیسم" یا "روح‌گرایی".

5- خردگرایی و عقلانیت مؤمنی که عقل و نقل را یکجا گرد می‌آورد.

6- آگاهی نسبت به سنت‌های الهی که حاکم بر جهان آفریده‌هاست و در نظر گرفتن این سنت‌ها به عنوان یکی از علوم مدوّن.

7- حکومت در اسلام مدنی، اسلامی است و روحانی یا لائیک نیست.

8- شوری یعنی مشارکت امت در تصمیم‌گیری‌ها.

9- عدالت اجتماعی که تحقق‌بخش هم‌نوایی اجتماعی میان همه امت است.

10- رعایت حقوق زنان و مشارکت آنها با مردان در ایفای حقوق و وظایف عام خود.

از دیگر برنامه‌های تجددطلبانه نوین، برنامه "حسن‌البناء" است که آنرا با عنوان: «اصول‌های برای گرد

آوري همه مسلمانان» در بيست اصل مطرح ساخت و "شيخ محمد الغزالي" ده اصل ديگر به آن افزود.

اصول "امام حسن البنا" براي وحدت مسلمانان:

اصل اول: اسلام نظام همه جانبه اي است که تمامی مظاهر زندگي را در بر مي گيرد؛ دولت و وطن يا حکومت و امت و اخلاق و قدرت و رحمت و عدالت و فرهنگ و حقوق و علم و قضا و نيز ماده و ثروت و کسب و ثروتمندي و جهاد و دعوت و ارتش و ايدة و نيز عقیده صادقانه و عبادات درست و... است.

اصل دوّم: قرآن کریم و سنت مطهر نبوي، مرجع هر مسلمان براي آشنائي با احکام اسلام است؛ قرآن کریم بر اساس صرف و نحو زبان عربي و بي هيچ تکلف و استبدادي، درک مي شود؛ در فهم سنت نيز بايد به رجال مورد اعتماد در علم حديث، مراجعه کرد.

اصل سوم: ايمان صادقانه و عبادت صحيح و جهادگرانه، نور و حلاوتي است که خداوند آنرا به هر يك از بندگان خود که مي خواهد، مي چشاند ولي الهام و کشف و رؤيا و شهود، در شمار دلايل احکام شرع نيست و هيچ اعتباري ندارد مگر آنکه با احکام و متون ديني، تعارضي نداشته باشد.

اصل چهارم: طلسم و حرز و افسون و رمالي و پيشگويي و جادوگري و ادعائي دانستن غيب- آينده- و هر آنچه در اين وادي، منکر است و بايد با آن مبارزه کرد مگر آيه اي از قرآن يا جادويي روايت شده باشد.

اصل پنجم: رأي امام و نايب وي در آنجاهايي که نصي نيامده و جاهايي که مي تواند وجوه متعددي داشته باشد و نيز در "مصالح المرسله" [مواردي که شرع در مورد آنها سکوت اختيار کرده است]، تا آنجا که

با قاعده‌ای شرعی برخورد نکند، قابل پذیرش است و می‌تواند طبق شرایط و عرف و عادات تغییر یابد؛ اصل در عبادات تعبد (بدون توجه به معانی) ولی در معاملات توجه به اسرار و احکام و مقاصد شریعت است.

اصل ششم: گفته‌های هر کس، هم قابل پذیرش و هم قابل ردّ است مگر معصوم- صلی‌الله‌علیه‌وسلم- [که همه گفته‌های آنحضرت باید پذیرفته شود]؛ هر آنچه را از سلف (رضوان‌الله‌علیهم) در موافقت با کتاب و سنت باشد، می‌پذیریم و در غیر اینصورت، کتاب خدا و سنت رسول خدا، اولی به پیروی است ولی کسانی را که با آن مخالفت کنند، مورد دشنام و افترا قرار نمی‌دهیم و آنان را به نیتی که دارند، وامی‌گذاریم.

اصل هفتم: هر مسلمانی که در دلایل احکام فرعی به حدّ اجتهاد و اظهار نظر نرسیده باشد باید از یکی از پیشوایان دینی [مجتهدان] پیروی کند و بهتر آنست که ضمن این پیروی، در حد توان برای آشنایی با دلایل پیشوای خود کوشا باشد و هر ارشاد و رهنمایی همراه با دلیل را هرگاه به صداقت و کفایت مرشد و راهنمای خود واقف گشت، بپذیرد و در صورتی که از اهل علم بود، بکوشد کاستی علمی خویش را برطرف سازد تا به مرتبه اظهار نظر برسد.

اصل هشتم: اختلاف فقهی در فروع، نباید به تفرقه در دین یا خصومت و کینه بینجامد و هر مجتهد، پاداش خود را دارد و تحقیق و پژوهش خالصانه در مسایل خلافتی و در پرتو رضای الهی و همکاری در نیل به حقیقت- و بی‌آنکه منجر به ریاکاری ناپسندیده یا تعصبی گردد- اشکالی ندارد.

اصل نهم: وارد شدن به هر مسئله‌ای که عملی بر آن مترتب نگردد، تکلفی است که شرع ما را از آن نهی فرموده است، از جمله آنها در نظر گرفتن فرعیات فراوان برای احکام و فرض‌هایی است که

اتفاق افتادنی نیست و نیز ورود به آندسته معانی قرآنی که علم هنوز به آن نرسیده است و اظهار نظر در برتری این یا آن صحابی (رضوان الله علیهم) و اختلاف‌هایی که میان آنها بوده است، هر کدام از ایشان فضیلت صحابه بودن و پاداش نیت خود را دارند.

اصل دهم: شناخت خداوند تبارک و تعالی و توحید و منزه دانستن او از والاترین عقاید اسلامی است؛ به آیات صفات الهی و احادیث صحیح مربوط به آن و متشابهات ملحق به آنها، آنچنانکه آمده و بدون تأویل و تعطیلی، مؤمنیم و به اختلافی که در این مورد میان علما وجود دارد، کاری نداریم.

اصل یازدهم: هر بدعتی در دین خدا - که اساسی در دین ندارد و مردم بنا بر هواهای خود با کاهش یا افزایش در احکام خدا آنرا بپسندند - ضلالتی است که باید به بهترین شیوه‌ها و ابزارها، چنان با آن مبارزه کرد و از میانش برد که به شرّی بدتر از آن منجر نگردد.

اصل دوازدهم: بدعت‌های اضافی و ترکی و پای‌بندی به آنها در عبادات مطلق، خلافی فقهی است که هرکس نظری در آن دارد و بهتر آنست که با دلیل و برهان، حقیقت را جویا شویم.

اصل سیزدهم: محبت صالحان و احترام و ستایش از ایشان بنا بر کارهای شایسته و نیکی که انجام داده‌اند، در راستای جلب رضای خدا و قربه‌الی الله است؛ اولیای خدا نیز همانهایی هستند که در آیه: «الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا فِي قُلُوبِهِم مَّرَئِيَةٌ» (سوره یونس- 63) (آنانکه ایمان آوردند و پرهیزگاری ورزیدند.) از ایشان یاد شده است؛ کرامات آنان با شرایط شرعی برای ایشان ثابت است با این باور که آنها (رضوان الله علیهم) در زمان حیات یا پس از مرگ سود و زیانی برای خویش ندارند و به طریق اولی نمی‌توانند به دیگران چیزی از آن تقدیم دارند.

اصل چهاردهم: زیارت قبور- هر قبري باشد- سنّت است و با کیفیتی که روایت شده است مشروع می‌باشد ولی یاری گرفتن از مردگان- هر که باشند- و مورد خطاب قرار دادن ایشان و درخواست فضای حاجت از آنها- از دور یا نزدیک- و نذر برای آنها و بنای آرامگاهها و پوشاندن و نورانی کردن و تبرکّ جویی به آنها و سوگند به غیر خدا و دیگر بدعت‌های مربوطه، گناه کبیره‌ای است که باید با آن مبارزه کرد و هیچ تفسیر و تأویلی برای اینگونه کارها پذیرفته نیست.

اصل پانزدهم: دعا اگر همراه با توسل به خدا به واسطه یکی از خلق خدا باشد، مورد اختلاف فرعی در چگونگی دعاست و در شمار مسایل عقیدتی نیست.

اصل شانزدهم: عرف نادرست، حقایق الفاظ شرعی را عوض نمی‌کند؛ باید از حدود و ثغور معانی مورد نظر در الفاظ، اطمینان حاصل کرد و بدانها پای‌بند بود همچنانکه باید از هر گونه ترفند لفظی در همه جنبه‌های دینی و دنیوی، احتراز جست، چه مهم نه نام‌ها بلکه چیزهایی است که نامیده می‌شوند.

اصل هفدهم: عقیده، اساس عمل است و کار قلب، مهمتر از کار اعضای [بدن] است و تحصیل کمال در هر دوی آنها، شرعاً مطلوب است گو اینکه میزان این مطلوبیت، متفاوت است.

اصل هیجدهم: اسلام، عقل را رهایی می‌بخشد و نظر افکندن به جهان هستی را تشویق می‌کند و قدر و منزلت علم و علما را بالا می‌برد و از خوب و سودمند هر چیزی استقبال می‌کند؛ «دانش، گمشده مؤمن است و هر جا آنرا یافت از دیگر مردم بدان سزاوارتر است.»

اصل نوزدهم: ممکن است دیدگاه‌های شرعی و دیدگاه‌های عقلی، موارد مربوط به یکدیگر را در بر گیرند ولی آنها در گستره موارد قطعی، اختلافی نخواهند داشت: هرگز هیچ حقیقت صحیحی در برابر قاعده شرعی ثابتی، قرار نمی‌گیرد و "احکام ظنی" هر کدام نیز باید چنان تفسیر شود که با حکم قطعی، همخوان گردد و اگر هر دو، "حکمی ظنی" بودند تا اثبات یا رد حکم عقلی، نظر شرع سزاوارتر به پیروی است.

اصل بیستم: هیچ مسلمانی را که شهادتین گفته باشد و به مقتضای آنها عمل کرده و فرایض را بجای آورده باشد، با يك اطهار نظر یا يك معصیت، تکفیر نمی‌کنیم مگر آنکه سخن کفرآمیزی گوید یا ضرورتی از دین را منکر شود یا صریح قرآن را تکذیب کند یا بگونه‌ای آنرا تفسیر نماید که جز کفر نتوان برداشتی از آن کرد.

اصول دهگانه اضافی پیشنهادی از سوی "شیخ محمد الغزالی" نیز به این شرح اند: . ([19])

1- زنان، همسان مردانند، و فراگیری دانش بر هر دو- زن و مرد- واجب است؛ امر به معروف و نهی از منکر نیز چنین است و زنان در حدود آداب اسلامی، حق مشارکت در بنای جامعه و حمایت از آنرا دارند.

2- خانواده، اساس کبان اخلاقی و اجتماعی امت و دامان طبیعی پرورش نسل‌های جدید است و پدران و مادران، وظایف مشترکی در فراهم آوردن محیط شایسته‌ای برای رشد ایشان، دارند و مرد سرپرست خانواده است و مسؤولیت‌های وی محدود به آنچه خداوند برای تمامی افراد آن تشریح کرده است می‌شود.

3- انسان دارای حقوق مادّی و معنوی متناسب با گرامی داشت او از سوی و جایگاه والای وی در این جهان

است؛ اسلام این حقوق را شرح داده و به گرامی‌داشت آنها فراخوانده است.

4- رهبران و حکام- پادشاه باشند یا رئیس- اجیران خلقهای خویش هستند و باید مصالح دینی و دنیوی ایشان را رعایت نمایند و وجود آنها نیز برگرفته از این رعایت و پای‌بندی به چنین مسؤولیت و جلب رضایت بخش اعظم ایشان است؛ هیچ کس حق ندارد خود را به زور بر امت تحمیل کند یا به شیوه‌ای استبدادی، سیاست‌ورزی نماید.

5- شورا، اساس حکومت است و هر ملتی باید شیوه تحقق آن را برگزیند و بهترین شیوه‌ها، شیوه‌ای است که در آن کسب رضای الهی در نظر گرفته شده و از ریا و فریب و دنیا پرستی و زرا ندوزی، فاصله گرفته باشد.

6- مالکیت خصوصی، با شرایط و حقوقی که اسلام مقرر داشته، محترم و مصون است و امت، تن واحدی است که هیچ عضوی از آن نادیده گرفته نمی‌شود و هیچ طایفه یا فرقه‌ای در آن مورد بی‌مهری قرار نمی‌گیرد و اخوت همگانی، قانونی است که همه جماعت را فرد به فرد، سامان می‌بخشد و امور مادی و معنوی جمع تابع آن می‌گردد.

7- خانواده کشورهای اسلامی مسؤولیت دعوت اسلامی و نفی افتراها و شبهات از اسلام و رفع اذیت و آزار از پیروان آنرا- در هر جا که باشند- بر عهده دارد و باید کوشش‌هایی برای احیای خلافت- به شکلی که شایسته جایگاه دینی آنست- بعمل آورد.

8- اختلاف در دین، نباید سرچشمه دشمنی و خصومت و کین-توزی باشد؛ جنگها در حالتی موجّه می-شود که تجاوزی صورت گیرد یا فتنه-ای حادث شود یا گروههایی از مردم، مورد ستم قرار گیرند.

9- رابطه مسلمانان با خانواده بین-المللی، بر اساس منشور-ها و پیمانهای برادری انسانی است و مسلمانان تنها با دلیل و اقناع، به دین خود فرا می-خوانند و هیچ نیّت بدی برای بندگان خدا در سر نمی-پرورانند.

10- مسلمانان با ملل دیگر- و به رغم اختلاف ادیان و مذاهب- در هر آنچه به پیشرفت مادی و معنوی بشریّت یاری رسانند،- از خاستگاه فطرت انسانی و ارزش-هایی که از بزرگترین پیامبران الهی حضرت محمد (علیه الصلاة والسلام) به ارث برده-اند- همراه و سهیم هستند.

به نظر من، برنامه احیاگرانه-ای که همزمان با تحوّلات اسلامی در ایران مطرح شد یکی از طرح-های نظری و عملی است که به دلیل شرایط سیاسی بین-المللی و منطقه-ای پرفشار، از حیطة مطالعه پژوهشگران بدور مانده ولی شایسته مطالعه علمی با تمام جنبه-های مثبت و منفی آنست.

با وجود تمامی این برنامه-های تجدّد-گرایانه، نمودهای گرفتاری-های تحجّر و عقب-ماندگی فکری و جهل و تعصّب، همچنان پابرجاست تا آنزمان که مسلمانان فرصتی بدست آورند و نقش تمدنی خود را در عرصه تاریخ بازیابند. در آن هنگام همه اصول ثابت در جایگاه مناسب خود قرار می-گیرند و بخش پیشرفته آن راه تکامل و پیشرفت امت را در تمامی عرصه-های حیاتی در پیش می-گیرد.

([1]). "فوكوياما، فرانسيس"، "نهاية التاريخ و الانسان الاخير" (پايان تاريخ و آخرين انسان) ترجمه عربي، صفحه 28؛ مركز الانماء القومي- بيروت- 1993 م .

([2]). نگاه كنيد به: "نظريه المثل الاعلي و دوره في حركة التاريخ" محاضرات في التفسير الموضوعي، محمد باقر الصدر.

([3]). "شهيد مرتضي مطهري" بر آنست كه جوامع راكد، بيشتر به احترام هر آنچه راكد است، گرايش دارند؛ او مثال قطاري را مي آورد كه در ايستگاه قطار بچه ها در اطراف آن مي ايستند و مادام ايستاده و ساكن است با احترام به آن نگاه مي كنند ولي همينكه به راه مي افتد، به آن سنگ پرتاب مي كنند. نگاه كنيد به: "مرتضي مطهري" "احياء الفكر في الاسلام" ترجمه "دكتور آذر شب" شايد تقديس علمي متحجر و جامد از سوي عامه مردم نيز حكايت از همين وضع داشته باشد.

([4]). براي پي بردن به رابطه ركود تمدني با ايستايي خلاقيت و گرايش هاي فرقه اي، نگاه كنيد به مقاله اي از "دكتور حسن حنفي" با عنوان: "المشروع الحضاري الجديد"، مجلة "الوحدة"- الرباط- شماره 105، صفحه 10، مارس 1994م.

([5]). نگاه كنيد به: "يوسف القرضاوي": الاجتهاد المعاصر بين الانضباط و الانفراط"، القاهرة- دارالتوزيع و النشر- صفحات: 46 و 73 و 74.

([6]). زبان اصلاح طلبان حقيقي متفاوت است ولي بازگرداندن عزت به انسان، حقيقت مشترك ميان آنها در زماني است كه همه شرايط سياسي يا اجتماعي يا اقتصادي در راستاي به خوارپي كشانندن وي دست به دست يكديگر مي دهند. بازگرداندن عزت نيز به معنای بازگرداندن زندگي و حركت تمدني است.

([7]). "متنبي" اشعار خود را در "قاهره" و "شام" و "بغداد" مي سرود و همان وقت اين اشعار به "فارس" مي رسيد و "صاحب بن عباد" بر آن نقد مي نوشت و سر و صداي ادبي پيرامون آن بپا مي شد. «المتنبي في ايران- فصلي از كتاب: "العلاقات الثقافية الايرانية- العربية" (روابط فرهنگي ايراني- عربي)، "دكتور محمد علي آذر شب"، دمشق 2001م، صفحات 109 به بعد.

[8]. به عنوان مثال نگاه کنید به مجالس برامکه و از جمله "یحیی بن خالد" که در مجلس وی، امامی و خوارجی و معتزلی و... حضور می‌یافتند و در مسایل مختلف کلامی به بحث و مناقشه می‌پرداختند. "مروج الذهب" (المسعودی)، جلد سوم، صفحات: 370 به بعد. چاپ دوم- قم دارالهجرة- 1984م.

[9]. "دستور الوحدة الثقافية بين المسلمين"، القاهرة- چاپ اول 1997م، صفحات 10 و 11.

[10]. "دستور الوحدة الثقافية بين المسلمين"، همان منبع، صفحات: 43 تا 47.

[11]. "دستور الوحدة الثقافية بين المسلمين"، همان منبع، صفحه 53.

[12]. "دستور الوحدة الثقافية" صفحه 58.

[13]. "دستور الوحدة الثقافية بين المسلمين"، صفحات 67 تا 72.

[14]. "دستور الوحدة الثقافية بين المسلمين"، همان منبع، صفحات 77 تا 79.

[15]. نگاه کنید به: "عبدالحمید ابو سلیمان"، "ازمة العقل المسلم" ("الدار العالمية للكتاب الاسلامي")، الرياض- چاپ 1990م، صفحه 19.

[16]. نگاه کنید به: "امیل بولا"، (الحرية، العلمنة)، از انتشارات سیرف، پاریس 1987م. و "نصر حامد ابوزید" (مفهوم النص)، چاپ قاهرة 1990م. و "عبدالمعطي حجازي" در "الاهرام" به تاریخ 11/10/2000م و "اخبار الکتب" شماره 37، سپتامبر 2000 به نقل از "الدكتور محمد عمارة": "مستقبلنا بين التجديد الاسلامي و الحدائة الغربية" مجلة ثقافتنا، شماره 5، 2005م.

[17]. "دستور الوحدة الثقافية"، همان منبع، صفحه 141.

[18]. فشرده ای از مقاله "دکتر محمد عمارة": "مستقبلنا بين التجديد الاسلامي و الحدائة الغربية" (آینده ما؛ تجدیدگرایی اسلامی یا مدرنیسم غربی)، صفحات: 47 تا 54.

([19]). "دستور الوحدة الثقافية"، صفحات: 185 و 186.